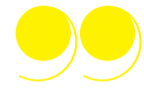


روز دختر، صرف نظر از شیرینی و پیام فرورارد کردن، اگر بنا نیست تغییری در رفتارها و باورهای نادرست نسبت به دختران داشته باشد، چه کارکردی دارد؟ آیا می‌خواستیم جایگاه دختر در خانواده را با کادو بهبود دهیم؟



ایام محسنیه، تاج‌گذاری و اینها مخالف بود؛ تا جایی که فهمیده‌ام، قرآن و روایات، مخالف قشری‌گرایی و پرداختن به پوسته به جای تفکر و تعقل است. روز دختر، صرف نظر از شیرینی و پیام فرورارد کردن، اگر بنا نیست تغییری در رفتارها و باورهای نادرست نسبت به دختران داشته باشد، چه کارکردی دارد؟ آیا می‌خواستیم جایگاه دختر در خانواده را با کادو بهبود دهیم؟ آنهایی که دختر نداشتند و هرگز نخواهند داشت چه؟ فقط می‌خواهیم به دخترانمان بگوییم دوستان داریم؟

دختران ما مشکلات جدی دارند؛ مشکلات فرهنگی و قانونی. مشکلاتی که با عدالت جور نیست و در تناقض است. آزادی که امروز حرفش بین دختران زیاد شده است در مفهوم همین عدالت قرار می‌گیرد. اگر عدالت رعایت می‌شد، دختران ما دنبال چیز دیگری نبودند. الان چیزی که دارد به دختران ما فشار می‌آورد، مسأله نابرابری است. منظوم برابری به معنا مساوی بودن دختر و پسر نیست، فراتر از اینهاست. خیلی هم واضح است. دختران و زنان ما تجربه نابرابرانه مشتری را از سر گذرانند. دختران نسل جدید هم که شاهد تمام این تجربیات بوده‌اند.

به نظر من حق بدیهی و طبیعی است که دختران امروز دنبال فرصت‌های برابر باشند که وقتی متون دینی را هم نگاه می‌کنید می‌بینید که در تناقض با درخواست‌هایشان نیست. استدلال‌هایشان هم این است که شما می‌گویید اصل دین با دیندار فرق دارد ولی ما جز رفتار دین‌دار چیز دیگری نداریم ببینیم که راجع به دین تصمیم بگیریم. حالا درست است که در این حرف‌های کمی اغراق وجود دارد، چه طوری دختر جوان ما که انتظار توانایی اجتهاد را هم نمی‌شود از او داشته باشیم، که حتی ممکن است با زبان عربی هم زاویه داشته باشد، بخواهد برود و در دین جست‌وجو کند و ببیند چقدر از حرف‌هایی که آقایان می‌زنند برآمده از دین است.

یک طیف قابل توجهی از دخترانی که می‌خواهند بدون حجاب اجباری زندگی کنند، حالا چه خودشان بخواهند حجاب را بردارند و چه خودشان مجبوره باشند ولی مخالف با حجاب اجباری باشند، دخترانی هستند که تحت رفتار افراطی پدران و مادران مذهبی‌شان بودند.

در واقع متأسفانه دختر ما زورهایی در موارد مختلف دینی دیده است که قرار نوده ببیند و تجربه کند. برای همین الان مخالفت با حجاب، به‌عنوان یک نماد است.

به نظر من ریشه این اجبارها هم واقعاً به دین برنمی‌گردد، مسأله این است که دختران ما می‌خواهند با تجربه‌های ناخوشایندی که در کودکی و نوجوانی داشتند، مقابله کنند. ممکن است این در مورد همه هم صدق نکند چون عده‌ای هم هستند که اصلاً خانواده مذهبی نداشتند ولی مثلاً در مدرسه این زورها و اجبارها را چشیدند.

به‌رحال مسأله اصلی، مقابله با زوری است که قبلاً برای‌شان اتفاق افتاده یا دارد اتفاق می‌افتد که فشار و آسیب روحی و جسمی برایشان داشته است. فرض کنید دختری به‌رشته خاصی علاقه داشت ولی به خاطر اعتقادات غلط خانواده یا به خاطر اینکه دانشگاه تک‌جنسیتی قبول نشده یا به خاطر اینکه شهرستان قبول شده و یا چون پدر و مادرش معتقد بودند که این رشته به درد دخترشان نمی‌خورد، از حق مسلم تحصیل موردعلاقه‌اش باز مانده است.

بعضی از دختران ما هم که به خاطر تجربه‌های تلخی که مادران یا مادر بزرگان‌شان در گذشته از پدر بزرگ‌شان دیدند، مخالفت می‌کنند. بسیار می‌بینم که اغلب دخترها از شنیدن تجربیات خشونت خانگی در فشار هستند و خیلی برایشان ناراحت‌کننده است که هیچ مقابله قانونی با این خشونت‌ها نشده و راهکاری هم وجود نداشته در حالی که در مورد حجاب، با این شدت و این هزینه ریالی دارد برخورد می‌شود. از پدر بزرگ‌شان دیدم و دیگرانی مثل او ممنونم که روزگار پسرپرستی، دختران را احترام ویژه کردند (هر بار که می‌دیدم، هزار دشت گل توی چشم‌های آبی‌اش می‌ریختم). از بابا بزرگ و دیگران مثل او ممنونم که دخترانشان را آزاد گذاشتند برای انتخاب و به نسلی یاد دادند که اختیار در انتخاب، نعمت بزرگ خداست. از پدرم و دیگران مثل او ممنونم که کودکی و نوجوانی ما به تبعیض دختر-پسری نگذاشت، نه دخترشان برای کاری محدود شد و نه پسرشان امتیاز ویژه‌ای گرفت!

میرسد روزی که به جای نام‌گذاری روز دختر،



فریاد می‌زنند و می‌جنگند در خانواده‌های بزرگ شده‌اند که مادرانشان طبق برنامه دیگران زندگی کرده‌اند. طبق برنامه پدران، همسران، مدرسه و دانشگاه و رسانه و حکومت. پس دختران برحسب تجربه و مشاهده یاد گرفتند که برای انتخاب، می‌توان از همه اینها عبور کرد!

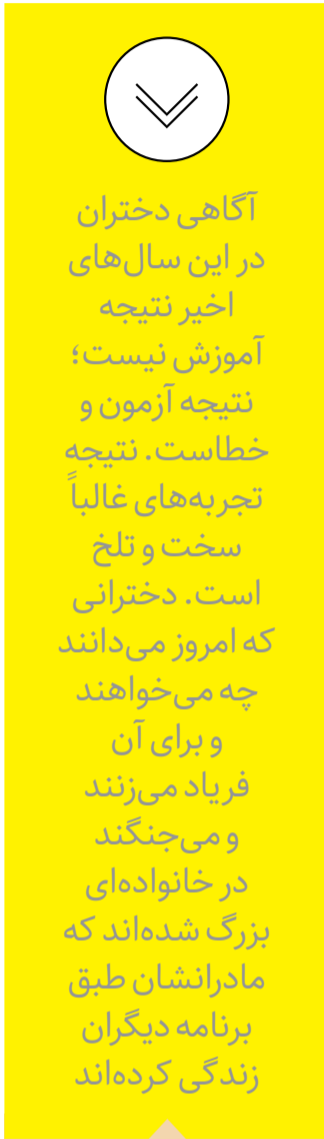
ریشه‌های جنبش‌های زنانه، همین آگاهی برخاسته از آزمون و خطاست. مزیت دیگر دختران امروز این است که می‌توانند حرف بزنند. علاوه بر اینکه می‌دانند چه می‌خواهند، توانایی اعلام آن را هم دارند. هم در محیط خانواده و در رابطه با پدر و مادر، هم در بعد کلان و در ارتباط با جامعه و سیاست‌گذاران.

دختری که در دهه شصت چون بلد نبود برای دفاع از حشش حرف بزند، آرزو داشت که پسر باشد و کاری را که دلش می‌خواهد انجام دهد. حالا فهمیده است که مطالبه یک زیست دلخواه، در گرو جنسیت نیست. در گرو حریت است! آدمی که آزاده نباشد فرقی در زن یا مرد بودنش نیست.

آزوی پسر بودن، فقط فرار کردن از ناتوانی در حق‌خواهی و آزادی انتخاب است. در نهایت می‌توان گفت حکومت و جامعه و خانواده‌های که زنان خسته و خشمگین و بلاتکلیف دارد، در اجرای همه سیاست‌هایش دچار مشکل خواهد شد. چه اقتصادی باشد، چه اجتماعی و چه فرهنگی.

زنان و دختران هر دوره از تاریخ، از دوران‌های قبل خود، آگاه‌تر، جسورتر و هدفمندتر بوده‌اند. خانواده و حکومت و رسانه و مدرسه و دانشگاهی که این حقیقت را نپذیرد یا کتمان کند فقط زمان را هدر داده است.

سمیه‌سادات که مادر دو دختر است و استاد دانشگاه، می‌گوید: از قدیم با مناسبت‌سازی، از بسط عزاداری و دهه‌های متعدد تا اختراع



حواس‌مان به حق و عدالت جمع شود؟ حوزه علمیه یادش بیفتد که روزگار هزار هزار بار چرخ خورده و فکری باید کرد؛ روزی که پرستار کرد مادر بزرگ بتواند برای دخترش شناسنامه بگیرد و جای سیلی و سوختگی صورتش را پیش قاضی عادل ببرد. روزی که دختران بلوغ و عرب و ترکمن ولر و ترک به حقوق واقعی‌شان برسند. مادگی که پنج سالی در مرکز مشاوره مشغول است، گفت: اخیراً مراجعاتی داشتیم که بر سر معنای دخترانگی‌شان دچار چالش و درگیری شده بودند. تعریفی که از سبک زندگی برای دختر بودن خودشان دارند با تعریفی که خانواده از آنها انتظار داشت، مخصوصاً در خانواده‌های سنتی یکی نبود و این گاهی باعث چالش و جنگ می‌شد تا همدیگر را قانع کنند و مصادیق مورد قبول خودشان را به همدیگر بقبولانند. گاهی خانواده قبول نمی‌کرد و به نظرش اینها انتظاراتی نیست که فقط بشود از دختر داشت ولی گاهی هم چالش دخترها با خانواده در سطح بیرونی یک طوری حل و فصل شده بود، مثلاً دختر استقلال مالی خودش را داشت و حرفش را هم به کرسی نشانده بود ولی انگار با وجود توانمند بودن همچنان درگیری درونی را با خودش داشت و با خودش درمورد تعریف دختر بودن به صلح نرسیده بود.

اگر برخی از دختران ما می‌خواهند مانند پسران رفتار کنند، پاسخ را باید در تشویق‌ها و توبیخ‌ها یافت. فرصت‌هایی که به پسران داده شده ولی از دختران گرفته شد یا حداقل آنان این طور گمان می‌کنند. پس ارزش‌ها را چه کسی تغییر داده است؟ آنان که بازگردند؟ آنان که بلاگر هستند؟ آنان که مسئولیتی در دولت دارند، روزی وزیرند و روزی مشاور وزیر؟ با یک خانم که مردانه رفتار می‌کند؟ چطور می‌شود یک دختر بود، ادای پسرها را در نیارود اما مانند حضرت

معصومه (ع) منحصر به فرد شد و تاریخی؟ چطور می‌شود باور کنیم دختر بودن و دخترماندن، فی‌نفسه باعث خاص بودن است؟ چقدر جامعه و خانواده در ایجاد این حس دخیل بوده‌اند؟ بی‌توجهی به خلقت دخترانه از کجا آمده است؟

آمنه نویسنده است و دغدغه اجتماعی دارد. وی در این باره گفت: بعضی دخترها در محیط مردانه بزرگ می‌شوند و رفتارهای آموخته‌شان پسرانه است. مثلاً چند برادر دارند و خواهر ندارند، مثل خود من. در مرحله هویت و شناخت جنسی از زندگی‌ام، دچار مشکل شده بودم. وقتی بچه بودم، اصلاً دوست نداشتیم لباس دخترانه بپوشم یا لاک بزنم، بلکه همیشه دوست داشتیم با پسرها بازی کنم. مادر هم کارمند بود و من به طور طبیعی گرایشم به رفتارها و کارهای مردانه بیشتر شده بود. در حال حاضر هم اهل لباس زنانه پوشیدن نیستم و حتی با اینکه قسمتی از موهایم سفید شده، رنگ نمی‌کنم. دختر دو ساله من هم اصلاً دوست ندارد تل یا گیره موی به موهایش بزند. حتی دامن و پیراهن را هم دوست ندارد به تن کند. دقیقاً عین من شده است.

اما دسته دومی هم هستند؛ دخترهایی که دوست ندارند کم بیاورند. برای همین سراغ کارهای مردانه می‌روند. انگار بهشان القا شده است که کارهای دخترانه ضعیف و کم ارزش هستند.

دسته دیگری هم دیده‌ام که می‌شود گفت دچار اختلال شخصیتی شده‌اند و هیچ علاقه‌ای به ارتباط با همجنس‌هایشان ندارند و برعکس به حرف‌های مردانه علاقه نشان می‌دهند که ممکن است ریشه در هر چیزی داشته باشد مثل عدم اعتماد به نفس و نیاز به دیده‌شدنی که مسیرش را درست طی نکرده است. والدین به پسر خانه سرباز زده است و می‌شود واژه عقده‌های فروخورده شده را برایش استفاده کرد. اما مهم‌تر از همه به نظرم نیاز به آزادی است که بعضی خانواده‌ها از دخترانشان دریغ می‌کنند یعنی چون آزادی سالم در اختیار دختر قرار نده‌اند، دختر هم تمایل به پسر شدن داشته است.

مهدیه که ۲۸ ساله است و مهندسی کامپیوتر خوانده، می‌گوید: یکی از بزرگترین مشکلاتم که بعد از ازدواج بروز کرد، این است که خیلی جاها مثل دخترها نمی‌توانم احساس خودم را بروز دهم که فکر می‌کنم ریشه در خانواده‌ام دارد. در خانه پدری‌ام، پدرم نقش اصلی در تربیت من داشت و من خیلی بیشتر از پدرم پیروی کردم تا از مادرم. در حال حاضر هم به کلاسی می‌روم که بتوانم این مشکل را حل کنم و به روال عادی زندگی‌ام برسم چون به مشکلات شخصی در تعامل با همسرم برخوردادم. اتفاقاً خانمی در کلاس مان هست که راننده کامیون است و همه کارهای فنی را هم خودش انجام می‌دهد. او واقعاً از این وضع اظهار خستگی می‌کند. مخصوصاً اینکه همه افراد خانواده‌اش او را همان‌طور پذیرفتند و طور دیگری نمی‌توانند ببینندش. من اتفاقاً در کارهای عملی، خیلی دختر هستم چون در خانواده‌ای بودم که در عین مردسالاری، خیلی دختر دوست بودند. ولی این موارد را در خانواده‌هایی که دختر جایگاه خودش را ندارد و پسرها پررنگ هستند، دیدم که دختر هم مجبور می‌شود برای اینکه ثابت کند چیزی کم ندارد، وارد میدان مردانه شود.

صوفیا که تنها دختر خانواده‌اش است، می‌گوید: جامعه گاهی به اسم دین، رفتاری از خودش نشان می‌دهد که واقعاً درست نیست و اگر کمی تاریخ خوانده باشیم و از آئمه خیر داشته باشیم، می‌دانیم که بزرگان دینی ما این طور رفتار نمی‌کردند. مثلاً ما حضرت معصومه را داریم که در اوج جوانی‌شان، رهبری کاروان خانواده‌شان را برعهده داشتند. از یک کشور به کشور دیگر و قطعاً بزرگترین شخص (به لحاظ سن و سال) هم نیستند و مجرد هم بودند. حتی معصوم هم نیستند ولی بهشان اعتماد شده است. ما از این مدل اعتمادها به دخترهایمان در جامعه نداریم. جامعه همیشه دخترها را تحت اسم یک مرد، حالا یا پدر یا برادر یا شوهر قرار می‌دهد و اینچنان نمی‌شود انتظار داشت که من به‌عنوان دختر، اعتماد به نفس دخترانه خودم را داشته باشم. پسرهای ما خیلی وقت‌ها اعتماد به نفس‌های بیشتری دارند چون جامعه بهشان بیشتر اعتماد می‌کند. متأسفانه دخترها در حال حاضر، رسماً برای رفتارهای دخترانه‌شان، حتی برای رفتن به یک سفر هم هنوز نیاز به حمایت یک مرد دارند و به تنهایی اجازه سفر رفتن ندارند.

روایتی از مادر پسرها

زیر سقف خانه ما «باران» بارید

آمنه اسماعیلی
نویسنده



باران می‌خواست بیاید خانه ما؛ خانه‌ای که در اتاق کودکش فقط ماشین و اسلحه و مقدار زیادی فیگور و ابزار داشت و دوپسر که نهایت لطفشان در بازی این است که توپ را مستقیم به صورت هم‌بازی شوت نکنند.

از امیرحسین و امیرحسین خواستم عروسک‌های پولیشی را که دارند، بگذارند دم‌دست و باران را سرگرم کنند. امیرحسین مطمئن کرد که وقتی باران آمد، حتماً فوتیبال بازی می‌کنند و سعی می‌کنند حتماً به او خوش بگذرد.

باران که آمد، یک کیف گل‌گلی پر از وسیله‌های بازی با خودش آورده بود. امیرحسین گفت: «دوست‌داری فوتیبال بازی کنیم؟» و باران مات و مبهوت نگاهش می‌کرد و کمی روسری‌اش را روی سرش مرتب کرد و با تعجب گفت: «من که فوتیبال بلد نیستم.»

بالش‌ها و تفنگ‌ها را آوردند که سنگر درست کنند. یک تفنگ دادند دست باران. بیگانه نگاهش کرد و دستش را دراز کرد سمت امیرحسین و گفت: «دوستش ندارم...»

امیرحسین کلافه گفت: «پس چی دوست داری؟» گفت: «وسایل خودم را آوردم...» چشمان کرد و چهارساله‌اش به همه چیز با دقت نگاه می‌کرد. از من پرسید: «مامانم ساعت چند میاد دنبالم؟»

رقتم کنار ساعت ایستادم و گفتم: «وقتی این عقربه بیاد روی هفت، مامان میاد دنبالم شما...»

احساس کردم حوصله‌اش سر برود، بهانه می‌گیرد. رفتم چند تا میوه خرد کردم و چیدم در چند ظرف رنگی و کوچک و آوردم تا با هم خاله‌بازی کنیم.

دور از هیاهوی سنگرهای امیرحسین و امیرحسین، عروسکش را روی پاهایش گذاشته بود و چادر گل‌گلی‌اش را از کیفش درآورد و سرش کرد و همین‌طور که می‌افتاد روی شانه‌هایش، از پشت می‌کشید روی سرش و موهای خرمایی‌اش آشفته می‌شد و با دستی که چادرش را زیر چانه‌اش نگه نداشته بود، موهایش را هم‌مینظر از روی صورتش کنار می‌زد و باز بی‌وقفه عروسکش را تکان می‌داد. دستان کوچکش آنقدر مادر بود که گاهی از زیر چانه‌اش رها می‌شد و روان‌داز عروسکش را تا روی شانه‌هایش بالا می‌کشید.

نگاهش می‌کردم که تمام مادرانه‌های یک زن در جان و دستان کوچکش، ریخته شده بود و جنس لطیف آفرینش را با تمام ظرافتش، در قطع مینباتوری در گوشه‌ای از خانه به نمایش گذاشته بود.

منحنی‌های رفتار یک دختر برای یک خانه واجب است؛ حتی برای دنیا... اصلاً جلوی در هر خانه‌ای باید یک جفت کفش گل‌گلی باشد که خستگی چشمانت را پشت در بگیرد و بنشین روی اداهای دلبرانه‌اش و با او ظریف و لطیف دوباره بزرگ شوی و مونس لحظه‌های یک خانه همیشه روبه‌روی چشمانت باشد.

باید در هر خانه‌ای موهای بافته یک دختر، چشمان پدرش را برق بیندازد و لطافت حضورش خاکستری هر از گاه خانه را صورتی کند.

باید در هر خانه یک دختر باشد که دل وسیعش، تکیه‌گاه پیری خانه باشد و همه بدانند تا او هست، تنها نمی‌مانند.

باید در هر خانه یک دختر باشد که رد پای مهربانی‌اش به خانه‌نور بدهد... امید بدهد... زندگی بدهد...

باید در هر خانه یک دختر باشد که ناز و اداهای ظرافتش را سرازیر زمختی روزگار خانه کند.

باید در هر خانه یک دختر باشد...

صدای شلیکی که امیرحسین با دهانش درآورد، من را متوجه طرف‌های رنگی دستم کرد که یادم رفته بگذارم کنار باران.

